

به نام خدا

نمایشنامه تک بازیگره

## خاطرات یک روز زن خانه دار

(( مکان گوشه ای از حال و پذیرایی و یک آشپزخانه این که در آن وسایل ساده ای به چشم می خورد .. زن وارد خانه می شود در حالی که از بدرقه شوهرش بازگشته و او را راهی کرده است این امر از تبادل دیالوگها در خارج از صحنه مشهود است. ))

زن : خداحافظ عزیزم انشاءالله که امروز روز پر برکتی برات باشه واز این به بعد برکت به زندگیمون بباره ...

(( وارد میشود و کمی اطراف خانه را برانداز میکند و چشمش به لکه ای روی فرش می افتد ))  
اوه اوه نگاه کن تو رو به خدا از همون صبحونه می ریزه و جمع نمی کنه آخه اینم شد صبحونه خوردن از یه بچه دو ساله هم بدتره

(( جارو دستی را برداشته و روی فرش میکشد )) وای مورچه رو باش... آخه این باید دست کار تو رو جمع کنه ؟ آخه من تو رو چی کارت کنم ؟ باید بفرستمت تو جارو ... یکی نیست بگه شما خواب ندارین اول صبحی پا شدین اومدین بیرون که چی؟ نمی گین سرک کشیدن تو زندگی مردم خوب نیست .. اصلا از کجا فهمیدین اینجا غذا هست سر و کلتون پیدا شد ؟!! نمیدونم کی موشون رو کز داده که فهمیدن آقا عباس بلاخره یه کار پیدا کرده و تو این خونه قراره پول و آذوقه و خوراکی و هزار چیز دیگه بیاد .. نکنه هول ورتون داشته که دست پیش رو بندازین تا از این خان نعمت که قراره پهن بشه بی نصیب نمونین ها؟ اونوقت دندون تیز کردین که هر کدومتون هر چی تونست از گوشه کنار ما بکنه و ببره و ما رو برگردونین به روزگار بی چیزی و نداری ها ؟ کور خوندین چون از امروز دیگه یه آدم محکم و استوار و مصمم جلوتون وامیسته .. دهننتون رو سرویس میکنم . از همین الان پاکسازی رو شروع می کنم ... امروز یه روز نو و جدید همه چی باید تازه و نو بشه و با روحیه خوب شروع کنیم تا زندگی به رو مون لبخند بزنه و مزاحمهایی مثل این مورچه و حتی بزرگترش... سوسک و موش و عقرب و مار و حتی کروکودیل حساب خودشون رو بکنن که اگر قصد مداخله در امور زندگی من و این خونه رو داشته سر و کارشون با کرم الکاتبینه.....

(( به سمت جارو دستی رفته و شروع به جارو زدن می کند ))  
امیدوارم موجودات مودی که شاهد این کشتار بودن درس عبرتی گرفته باشن و به گوش همنوعاشون برسونن که اینجا آخر خطه و زمینش سفته و نمی تونن روش به این راحتی .....  
((صدای زنگ)) بیا . نرفته برگشت ... آخه بگو مرد روز اولی دیر برسی که این کارو با این مشقت و عذاب به دست آوردیم رو از دست می دی اونوقت ما می مونیم و مکیدن سماق و بدبختی و فلاکت همیشگی ...  
(( آیفون را بر میدارد )) بله ؟ باز چی جا گذاشتی ؟

صدای مامور برق از پشت آیفون : مامور برقم خانوم می شه در رو بزنین پیام کنتور برقو بخونم ؟  
زن خانه دار : بذار مردم از خواب بیدار بشن بعد بیاین تازشم ۲۳ واحد دیگه تو این آپارتمانم اد باید زنگ آخرین طبقه رو بزنی ؟

صدای مامور : نوبتی میزنم خانوم هر بار یه زنگ از یک شروع میکنم ماه دو زنگ دو ... ماه سه زنگ سه .. زن خانه دار : خب خب تو هم ...خوبه ۱۰۰ طبقه نیست والا تا سه روز یه ریز حرف میزنه بیا تو .. رفتی درو ببند همسایه ها شاکی نشن .. ((درب را می زند)) واسه پول گرفتن باشه خورشید زده دم درن ... لاشخورهای بی همه چیز (( با پا مورچه ها را له میکند )) خیلی هم زیاده بین یکی رو می کشی یه جور دیگش میاد .. مدل

مدل عوض میشن مبادا شندرقاضی که میاد تو خونه خرج بشه و سرشون بی کلاه بمونه خلاصه تا نبرنش ول کن نیستن .. دخل یکی یکیشون رو میارم

(( همچنان به کشتن ادامه میدهد و هنوز آیفون در دستش است به آیفون ))

..باشه بنویسین همه رو تصویه میکنیم و میدیم ببینم بازم اینورا پیداتون می شه .. امروز روزیه که آقا عباس رفته سر کار و جیب پر پول بر می گرده وقتی برگشت و پول آورد ..جلو همسایه ها میارم میندازم جلوتون تا همه بفهمن اینجام زندگی جریان داره بفهمن ما هم کسی هستیم برا خودمون وجود داریم ...کرایه خونه رو هم می شمرم و با ماههایی که جا مونده می دم صاحب خونه اونم جلو همه و بلند می گم بیا سودابه خانم اینم پولت که براش خونمون رو کرده بودی تو شیشه پیر زن بدبخت بیا با خودت ببر تو گور .. اونم می گه : وای پول پول هه هه هه ... اقدس خانوم قابل نداشت .. خب اگه قابل نداره پس چرا تو هوا می قاپیش زبون باز بدبخت استثمارگر...همیشه هم که هشتش گرو نه شه با ۵ واحد آپارتمان سر برج به برج کلی پول میاد تو جیبش و در نمیداد از آرایشگری تا خرید و رفت و روبشم که مستاجرای بدبخت انجام میدن .. امپراطوری واسه خودش تشکیل داده بعد جوش واسه دو زار در میره ... بیا بگیر جونت در نره ... میدونم پول و ببینه عینهو سگی که استخون دیده دم تگون میده و دولا راست میشه ..

آقا عباس که ادامه بده پول رو جمع می کنیم و یه خونه ۹۹ ساله می خریم و خودمون می شیم مالک خودمون .. بعد وقتی برم کلیدو بهش بدم چه حالی می شه ..

((کلید فرضی را در می آورد و در خیال خود به پیرزن صاحب خانه میدهد))

حالا چه عجله ای بود خالی کردین خونه خودتون بود وا میستادین نمی شه ترین ؟ .. بمونیم که هر چی در میاریم یه راست بره تو جیب تو و ما بمونیم و بدبختی و فلاکتمون ... کار کنیم واسه تو و امثال تو .. بیا کلید لونه سگتو بگیر و بمیر .. برو یه بدبخت دیگه رو پیدا کن و بدوش .. بعد میگن واسه چی هر کی پول داره پولدارتر می شه و هر کی نداره روز به روز بدبختر چون هر چی ما و امثال ما کار می کنیم میره تو جیب اینا ..

(( متوجه مورچه دیگری می شود )) وای اینا چند تان ؟ آخه تو این خونه چی هست که حمله کردین؟ چرا نمیرین خونه بالا شهریا ؟ .. نکنه اونجور آدمها پر خونشون حشره کشه و هزار کوفت و زهر مار دیگه که دو دقیقه ای دخلتون رو میارن آره ؟ ... طفلیا ... حداقل صبر کنین آقا عباس بیاد و پول بیاره و اذوقه بخره بعد سرو کلتون پیدا شه .. هنوز نه به داره و نه به باره دندون تیز کردین ...

(( با جارو دستی کل اطاق را جارو می کشد ))

نباس بریز و بپاش راه بندازم ... وقتی آقا عباس میاد بعد از کلی خستگی و جیب پر پول و حرفای خوب و خوش یه غذای خوشمزه می تونه همه چی رو قشنگ ... یخچال جان رو کن هر چه که داری از آذوقه و مواد خوشمزه ..

(( درب یخچال را باز میکند اما هر چه میگردد چیزی پیدا نمی کند ))

تف به قبر پدرت ... لعنتی آخه اینطوری که نمی شه جشن گرفت با هیچ .. تو رو خدا گند نزنین به زندگیم .. یه بارم شد من درتو باز کنم یه چیزی توان حلقه باشه ؟ معلوم نیست تو یخچالی یا کمد ... فقط الکی برق می سوزونی که چی ؟ جز آب سرد چی تو. تو پیدا میشه آخه ؟ .. چیه ناراحت شدی؟؟ ولی ناراحت نباش آقا عباس بیاد تو اول فرصت میریم فروشگاه رفاه و هر چی تا حالا نداشتیم رو می خریم قول بهت میدم تا خرخره پرت کنم که هر وقت بازت کردم انواع بو و رنگ ازت بزنه بیرون اونوقت تو هم دیگه لازم نیست از من و آقا عباس خجالت بکشی ... حالا خوش باش ... چند ساله خالی بودی این چند ساعت روشن .. امروزه رو خودم یه کاریش می کنم .. یه آبی چیزی جوش میارم یه اشکنه ای. پیازداغی درست میکنم سیر شیم ... شب یه چیزی بیزم هفت خونه اونورتر بوش بره و همه بدونن ما هم بلاخره بعد سالها یه چیزدرست حسایی برا خوردن داریم ...

(( به سمت گاز )) بیا عزیز همیشه همراه اون آتیش رو از دهن درار تا با هم غذا درست کنیم برا استقبال از

آقا عباس که با اومدنش و جیب پر پولش بدبختی از این خونه میره .. بیا این آبو جوش بیار ببینم پیاز و آردم گیر میارم اشکنه بار بذارم ؟ ...

(( چند با رکبریت میزنه و پیچ را می پیچاند اما پیچ گاز گیر میکند تا بلاخره باز می شود ... ))

باید دستی هم به سر و گوش تو بکشم یه کم نو و نوارت کنم آقا عباس بیاد... قول می دم برات پیچ جدید بگیرم و یه فندک که دیگه از کبریت و اشغال کبریت راحت شی می بینی که خیلی دوست دارم... چه روز و شبا که آبرو و حیثیت ما رو تو نجات دادی... یادته هر موقع کسی میومد روت آب جوش میاوردم و کمی سیب زمینی تا همه فکر کنن غذا رو اجاق داریم ؟ راستی هم که خوب تا حالا حفظ آبرو کردیم ولی از این بعد راست راستی روت غذا و مرغ می پزم مثل قدیما .. اون روزا که کلی برو بیا داشتیم و درامد .. آقا عباس بیاد میدونم چطوری از خجالتت در بیام این هم آخرین پیاز داغ یا اشکنه ... بیژ و با این غذاهای بخور و نمیر خداحافظی کن هر چند فکر کنم این شکم دلش واسه اینطور غذاها تنگ بشه هر چی باشه یه عمره از این آت و آشالا خوردیم و تا عادت به غذای از ما بهتران و بالا شهریا بکنیم طول می کشه ولی تو خودت رو ناراحت نکن این مشکل من و آقا عباس و شیکمامونه نه تو... تو غذاهای خوشمزه رو بیژ منم آدم نان کوری نیستم که با دیدن پول برم سراغ ماکرو فر و نمی دهم اجاق برقی و فر و هزار وسیله دیگه نه من تا وقتی بتونی کنارت هستم و با هم می پزیم چیزای خوش مزه .. بذار نمکم اضافه کنم و پیاز و ... اه پیاز هم نداریم که .... آخه اشکنه بدون پیاز که نمی شه .

خوب عیب نداره وقتی سوپ مرغ بدون مرغ می شه اشکنه بی پیاز که دیگه عجیب نیست ... شب میرم میخرم بذار عباس آقا بیاد و پول برسه .. فعلا همه دست به دست هم بدیم بتونیم چیزی درست کنیم واسه استقبال از آینده روشمون ... وای سیری و آرامش و آسایش .... خونه و استخر و ماشین و ویلا ....  
(( خر مگسی به سمت او رفته و دور او می چرخد .. ))

اک لعنتی ببین چه موجودات سمج و حسودی پیدا می شن که حتی نمی تونن برا لحظه ای آرامش و آسایش رو تو این خونه ببینن .. ولی کور خوندی که اگر قصد سلب آسایش داشته باشی از این خونه نه تنها تو که موجودات بزرگتر از تو هم ... تو یک چشم بر هم زدن جوشو میگیرم و رونه قبرستانش میکنم تا درس عبرتی بشه برای سایرین  
(( در حالی که به دنبال مگس کش می گردد و آن را پیدا میکند ))  
پس کجایی ای یار جان بر کف ای مگس کش همیشه بیدار و هشیار برو برای نابودی موجودات مزاحم و دست نشاندۀ حسودهای بخیل .. تو یه چشم به هم زدن مادر و خواهرشو بیار جلو چشمش تا همه جاسوسا و متجاوزها بدونن ما برا دفاع از حریم خونمون دخل هر چی مزاحم و جاسوس و مخل آسایشه رو بدون دل رحمی و با قاطعیت در میاریم

(( مگس در گوشه ای می نشیند و زن محکم می کوبد و مگس کش شکسته و قابلمه کمی تکان خورده اندکی غذا روی لباس زن می ریزد ))

لعنتی ببین چی کار کرد همه چی رو به گه کشید این مگس ناچیز و کم حجم ... اه اه اه .. ببین چطور مگس کش نازنینمو از بین برد .. لعنت به هر چی مگسه... لعنتی ..

عیب نداره یه دونه برقیشو میخریم زیاد نیست ارزونه... شانس اوردم همش نریخت ..  
(( به سر تا پای خودش می نگرد و به سمت تشت زیر )) حالا با این گند کاری چه کنم ؟ یه شستن هم تو این هیر و بیر افتاد رو دوشم .. بیا تشت جان کارت دراومد یهویی باید کلی لباسو بشوری و تمام آثار گند و کثافتو پاک کنی .. تو چته ؟ نکنه به یخچال و گاز و بقیه حسودیت میشه . ها؟ برا تو هم فکرایه کردم فراموش نکردم که ... یه لباس شویی میخریم از اون برقی با درای گرد همه چیشت اتوماتیکه بعد تو رو میزارم فقط واسه حمل لباسای شسته شده تا طناب کلی اینطوری بهت حال میدم دستای بدبختتم دیگه پوسته پوسته نمیشه از بس تاید و صابون بهش بخوره .... پودر لباس میخرم از اون دونه آبی داراش میگن هر چی لک رو لباس باشه رو تو یه بار شستن از بین میره بعد نرم کندهم میریزم تا لباسامون لطیف بشه ... البته قبول دارم این جلا و گونیایی که نمونه رو با هیچی نمی شه نرم کرد عباس آقا که بیاد اینا رو میریزیم دور و کلی لباسای قشنگ می خریم یه پیرهن دامن از جنس ساتن و مخمل یه لباس محلی خوشگل از اون پولک داراش .. یه شلوار پارچه ای یه پیرهن با استینههای گیپور

و خلاصه هر چی که اونایی که جیره خور دولتن دارن . (( شیر آب را باز میکند اما آب قطع است ))... چی شد ؟ آب  
چی شد ؟ ... آب چرا قطعه ؟ تا حالا که آب قطع نمی شد یعنی چی شده ؟ یه لحظه ...  
(( به سمت پنجره می رود و به بیرون سرک می کشد )) سکینه خانوم ... سکینه خانوم ...  
**صدای مردی :** خونه نیست اقدس خانوم ...  
**زن :** وای ببخشید اکبر آقا ...  
**صدای مرد :** خواهش میکنم خواهر م ... آقا عباس خوبن که ؟ کجاس خبری ازش نیست ....  
**زن :** رفته سر کار ...  
**صدای مرد :** بالاخره کار گیر آورد ؟ خوش به حالش بگو دست راستشم رو سر ما بکشه شاید برا ما هم فرجی بشه  
**زن :** اینشالله شما هم بیکار نمی مونی  
**صدای مرد :** خدا از دهنش بشنوه .. با سکینه کاری داشتی ؟ آقا عباس نیست کاری داشتی به من بگو شما هم  
جای خواهرمی ...  
**زن :** خدا از برادی کمت نکنه ... می خواستم ببینم آب خونتون قطعه ؟  
**صدای مرد :** تا حالا که نبوده ... یه لحظه نگاه کنم ... نه قطع نیست چطور مگه ؟  
**زن :** تعجبی پس آب خونه ما چرا قطعه ...؟  
**صدای مرد :** عباس آقاس دیگه بازم پول آبو حتما نداده دیگه ... صبح دیدم یه مامور تو خونه بود ... حتما کار  
خودشه  
**زن :** نه .. واسه برق اومده بود نه آب ...  
**صدای مرد :** اینطورین دیگه تا ندی قعطش می کنن حالا اشکال نداره ... میخواین تا یه دبه آب بیارم بالا  
**زن :** نه دستت درد نکنه فعلا نمی خوام خواستم مزاحمت می شم .. (( وارد می شود )) لعنت به مرامشون  
چشم دیدن یه لحظه شادی آدمو ندارن .. باید همش گند بزنین به زندگی آدم خب چی می شد یه امشبم دندون رو  
جیگر می داشتین تا آقا عباس بیاد و پولتون رو بده خسیس های ندید بدید ...  
امشب آقا عباس بیاد از فردا زندگیمون سر و سامون می گیره و تمام مشکلا حل می شه ..  
(( به سمت گاز )) تو واسه چی هنوز جوش نیومدی مگه روشنش نکردم ...  
(( متوجه خاموش شدن گاز می شود و با شیر آن ور میرود اما روشن نمی شود ))  
یعنی چی؟ تو چرا بازی در آوردی؟ تو رو خدا تو دیگه نه تو خراب نشو ... نکنه گاز قطعه ؟ مگه می شه گازم  
قطع بشه ..؟؟ (( به سمت پنجره می رود )) می بخشی سکینه خانوم ...  
**صدای مرد :** چی شد اقدس خانوم آب می خوای؟ من که گفتم اگه خواستی بیارم واست برا چی رودرباستی  
میکنی .. تو هم جای خواهرمی آقا عباس گردن ما حق داره .. چه زحمتی دو سوتنه آوردم...  
**زن :** نه آب نمی خوام که... میگم گاز مثل اینکه قطعه نه ؟  
**صدای مرد :** نه مگه می شه خدا نکنه .. سکینه غذا رو اجاق گذاشته .. یه لحظه واستا نگاه کنم ...  
(( چند لحظه بعد )) نه روشنشه که ... حتما از اجاقش ...  
**زن :** شاید دستت درد نکنه  
**صدای مرد :** امروز چتونه اقدس خانوم همه چیتون قطعه که .. میخوای قابلمه غذا تو بده بذارم رو اجاق گازمون  
سکینه اومد برات بیاره ...  
**زن :** نه بابا حتما پیچش شل شده چیزی نیست دستت درد نکنه نشد مزاحمت می شم ..  
**صدای مرد :** رودرباستی نکنی تو رو خدا .. شماهم جای خواهرمی ...  
**زن :** ممنون .. خبرتون میکنم ... (( پنجره را می بندد ))

تو هم که بدت نمیداد همه چیمون قطع بشه وابسته بشیم به تو امثال تو بشم سوژه دستت واسه نقل قول محافل زنونت تا ماهها حرف برا گفتن و خندیدن و غیبت و منت گذاشتن داشته باشین .. کور خوندی بمیرم از این خونه میزارم اوضاع خراب درز کنه بیرون مثل همیشه آب جوش میارم و بیرون جار می زنم به به عجب آش پر ملاتی هر چند آقا عباس بیاد همه چی حل می شه و از این به بعد تو این خونه به جای آب و اشکنه و پیاز داغ آش و آبگوشت و چلو گوشت و چلو مرغه که خورده می شه و کیف میکنم وقتی ببینم از حسادت چشم همسایه هایی مثل تو در میاد ... اونوقت اقدس خانوم می شه گل سر سبد محافل و مجالستون بدبختای خاله باز... شاید از کنارش یه چیزی هم به شما برسه .. یه گلدون از اون بزرگا اینور میزارم حالو پر کنه و یه دست مبل از اون چرما دور تا دور میچینم و یه دست میز و صندلی واسه آشپز خونه .. می دم کابینتارو ام دی اف کنن مثل خونه سهیلا همشو ام دی اف کنن با یه این خوشگل عینهو خونه الهام هر چند اون خیلی بی سلیقه اس روش گلدون گذاشته من که گلدون نمی زارم جای گلدون تو پاسیو . آکواریوم میگیرم بزرگتر از آکواریوم عادلّه خانوم اینا .. پرده پنجره هام رو از اون چین پلیسه ها میزنم که روش یالان میخوره از همونا که تو خونه شراره زده البته نه به اون رنگ دهاتی که اون گذاشته رنگ صورتی کم رنگ میزنم تا با کابینتا ست بشه .. یه دونه توستر واسه نون داغ کردن بزرگتر از مال سیمین خانوم و یه ماشین ظرفشویی هم می خرم از همونایی که فهیمه داره تا دیگه نخوام دستامو بکنم تو آب و ریکا و پوستم خراب شه مگه من چی از شهین کم دارم که هر ماه میره پوستش رو می کشه .. دکتر پوست و مو و زیبایی و همه و همه و صبح تا شب جلوم دولا و راس می شن و من پول میریزم و اونا و سواد و خودشون و خونوادشونو می خرم کیه که این دوره زمونه واسه کاغذ سبز و قرمز دم تگون نده .. وای چی می شه خونه و ماشین و ویلا و سفرهای اروپایی و کویت و کیش و ترکیدن لیلا و سهیلا و فاطمه و سودابه و شوهر چشم دراومدش و سیمین و صحرا و پروین و بابای بوگندوی تریاکیش و آزاده و عاطفه و همه و همه حتی این دختر دهاتیه سکینه همسایه فضول و وق وقو ... بزار اقا عباس بیاد ... همه چی درست میشه ...

خدا مرگم بده ساعت چنده ؟ زنیکه ها حواسم رو پرت کردن .. وای الان موقع اومدن آقا عباسه و من هیچی آماده نکردم واسه استقبالش وقتی خسته و کوفته پیداش میشه و دلش میخواد بلاخره بعد چند سالی بیکاری کشیدن حالا که رفته سر کار و با پول زیاد برگشته تا رونقی به زندگیمون بده تو خونه همه چی آماده باشه و آرامش داشته باشه اونوقت من چی ؟ نتونستم کاری کنم و هی دور خودم چرخیدم ولی خب منم بدون آب و گاز و چیزای دیگه چیکار کنم ؟ چیکار از دستم بر میاد؟ چه خاکی تو سرم بریزم ؟ نکنه از م ناراحت بشه و به فکر .. استخفراالله چه فکرای میاد سراغ آدم وقتی پول و پله نداری یه بدبختی داری و وقتی پول میاد هزارتا فکر و چیزای بی خودی میاد تو ذهن آدم .. وای این آدمیزاد چیه ؟ اگه نبود مثلا چی میشد؟ خدایا ببخش لال شم اینشالله باور کن سر خودم نیستم هر چی از دهنم در میاد میگم ...

(( صدای زنگ در زن به سمت آیفون میرود ))

یا خدا این دیگه کیه ؟ بله بفرمایید .. آقا عباس شما مید چرا به این زودی اومدین خونه .. بفرمایید تو .. خوش اومدی خسته نباشی .. راستی آقا عباس یه لحظه تا نیومدی تو از علی آقا بقال سر کوچه یه کم پنیر میگیری راستش آب و گاز قطعه نتونستم چیزی درست کنم .. چی شده ؟ پول نداری؟ یعنی چی .. نرفته سر کار بیکار شدی ؟ آشناسون رفت سر کار .. خدا خودش بهمون رحم کنه ...

( گوشی در دستش مینشیند .. اندکی بعد دوباره صدای زنگ )

چیه ؟ باز نکردم؟ .. بیا تو بیا تو .. بلاخره این اولین بارمون نیست فرداهم روز خداست بیا تو .. یه نون خشکی پیدا میشه با هم بخوریم .. بیا تو...

شماره نویسنده : 09339024264

KIVAN.EGHBALIGOORAN@GMAIL.COM

کیوان اقبالی گوران